

دموکراسی نفرت و جشن نابرابری

ناصر پایدار

بیست نهم خرداد هشتاد و هفت

رائول کاسترو جانشین فیدل کاسترو و نخست وزیر وقت کوبا اعلام داشته است که به سیستم دستمزدهای برابر در این کشور پایان خواهد داد. او پیش از این نیز گفته بود که اقتصاد کنونی کوبا را در راستای انتظارات بورژوازی غرب دستکاری خواهد کرد. سخن رائول با سرعتی ماوراء سرعت صوت در تمامی کوچه پس کوچه های بازار روز سرمایه و محاسبات سیاسی نظام سرمایه داری چرخ خورد. رسانه های سرمایه داری در همه ممالک غرب برای انتقال این خبر از همدیگر سبقت گرفتند. هر کدام تلاش کردند تا چند عبارت کوتاه حرف رائول را خوراک روزها گزارش، مناظره، تفسیر، تفل، طالع بینی و پیشانگری بسیار پر جنجال سازند. دولتمردان سرمایه هر کدام جدا، جدا، از عمق خانه های خود، بدون هیچ نیاز به تشکیل هیأت دولت یا رجوع به پارلمان و سیستم بوروکراسی و هیچ آداب و طریق دیگری، ظن قریب یقین پایان بایکوت ۵۰ ساله و بازگشائی میمون مرزهای تجاری کوبا را در بوق های همه جا حاضر شبکه های سراسری خبررسانی ها غوغا کردند. در یک کلام بساط جشن و پایکوبی کل کهکشان سرمایه را در خود غرق کرد! که چی؟ که قرار است پرداخت مزدهای برابر در جزیره کوچک کوبا جای خود را به سیستم دستمزدهای نابرابر بسپارد. برای توصیف تعفن سرمایه داری باید به ادبیات «سبک هندی» پناه برد و گفت که آب ۵ اقیانوس هیچگاه کفاف نخواهد داد، تا تر کنند سرانگشت و اوراق انباشته جنایت، بشرستیزی، گندیدگی، فساد و تباهی این نظام را بشمارند.

۵۰ سال است که بورژوازی غرب از «کوبای سوسیالیست»!! و «هیولای هولناک دیکتاتوری فیدل کاسترو»! سخن می راند. در باره اینکه جامعه کوبا در هیچ دوره ای هیچ سنخیتی با سوسیالیسم طبقه کارگر نداشته است، بحث چندانی لازم نیست و جای چنین بحثی هم در اینجا نیست. کوبا بسان تمامی جوامع دیگر سرمایه داری جهان جامعه ای مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار و مناسبات کار مزدوری است. نیروی کار در این جامعه در وسیع ترین سطح کالا است. توده های کارگر از هر نوع دخالت آزاد در برنامه ریزی پروسه کار و تعیین سرنوشت محصول کار خود ساقط می باشند. آنان بر همین اساس در تعیین سرنوشت زندگی خود به طور کلی نیز قادر به ایفای هیچ نقشی نیستند. سرمایه نه مشتی ماشین آلات، کارخانه، وسائل تولید، بنگاه اقتصادی، بانک، پول و دارالتجاره و مانند اینها، بلکه یک رابطه اجتماعی است. سرمایه داران نیز نه لزوماً مشتی آدم های دارای حق تملک انفرادی بر بنگاهها و ابزار تولید و مبادله که آحاد یک طبقه اجتماعی با نقش مسلط در چند و چون برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار، تأمین کننده نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی این برنامه ریزی، نیروی مدافع این رابطه و ساقط کننده توده های کارگر از هر نوع اثرگذاری آزاد و خلاق اجتماعی در این فرایند هستند. تمامی مؤلفه های وجودی نظام سرمایه داری در کوبا با بیشترین وضوح لازم همیشه موجود بوده است. این موضوع برای همه کسانی که کمونیسم را نه با نگاه سرمایه بلکه با نگاه معترض طبقه کارگر می کاوند و در همین گذر با الفبای آموزشهای مارکس آشنائی دارند در زمره توضیح واضحات تلقی می گردد. تفاوت میان کوبا و سایر کشورهای فاقد پیرایه های «سوسیالیستی» نه در سرمایه داری بودن یکی و

سوسیالیست بودن دیگری! بلکه صرفاً در نوع برنامه ریزی کاپیتالیستی پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی در زمینه های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی میان آنهاست. تمایزات میان سوسیالیسم بورژوائی کوبا و سرمایه داری این یا آن کشور غربی بسیار ساده در مسائلی از قبیل کنترل بسیار متمرکز و سازمان یافته دولتی قلمروهای پیش ریز سرمایه، کنترل دولتی رقابت سرمایه ها در حوزه های انباشت، کنترل سامان پذیری محصول اجتماعی در قلمرو بازار سرمایه داری، نظارت دولتی بر تعیین بهای خرید و فروش نیروی کار، همسازی نسبی میان عرضه محصولات در بازار و بهای پرداخت شده نیروی کار، محاسبه سازمان یافته دولتی بخش الحاقی سرمایه و برقراری تعادل میان بخش پرداخت نشده کار اجتماعی با اساسی ترین نیازهای انباشت کاپیتالیستی و بالاخره حسابرسی و کنترل حتی المقدور مرزهای ادغام سرمایه اجتماعی در بازار جهانی سرمایه داری و مانند این ها خلاصه می گردد. عوارض انسانی و اجتماعی این تمایزات نیز به هیچ وجه موضوعاتی یک سویه و قابل لاک و مهر شدن در بسته بندی های بهتر و بدتر در قیاس با این یا آن جامعه دیگر سرمایه داری نیستند. نه برای تقسیم عادلانه فقر می توان هیچ شناسنامه سوسیالیستی یا حتی جواز رجحان نوع دولتی سرمایه بر اشکال غیردولتی آن صادر کرد، نه دیکتاتوری بشرستیز شکل غیردولتی سرمایه را می توان در قیاس با دیکتاتوری متمرکز شکل دولتی این نظام لباس ترجیح پوشاند و نه شیوه آرایش هر کدام از این دیکتاتوری ها هیچ ذره ای از سرشت روند کار سرمایه و رابطه جنایت آمیز تولید اضافه ارزش قابل تفکیک است. تا آنجا که به طبقه کارگر و سوسیالیسم بردگان مزدی سرمایه مربوط می شود همه این ها سر و ته یک کرباسند و بحث بدتری و بهتری این یا آن، واجد هیچ اهمیت ویژه ای نمی باشد.

با همه این ها تا این جا، جای یک سؤال باقی می ماند. اینکه چرا در تمامی طول این ۵۰ سال همین کوبای سرمایه داری به صورت بسیار موحشی مورد تفر و سب و لعن کشورهای سرمایه داری غرب به ویژه ایالات متحده و متحدان دست اول این کشور بوده است. پاسخ این سؤال هیچ مبهم نیست. سرمایه در سرشت خود پدیده ای خودگستر و معارض هر نوع منتاهای بودن این خودگستری است. انباشت، استثمار نیروی کار، تولید اضافه ارزش، تبدیل اضافه ارزش ها به سرمایه الحاقی، انباشت بیشتر و سهمگین تر در حوزه های وسیع تر و متمرکزتر، استثمار موحش تر و مرگبارتر طبقه کارگر، تولید افزون تر و کوه آسائر اضافه ارزش ها، ساقط نمودن بدون هیچ حد و مرز کارگر از هر نوع مداخله در سرنوشت کار و تولید اجتماعی خویش، عروج نامتناهی سرمایه به عرش قدرت خداگونه و استیلای مطلق بر هست و نیست زندگی انسان، تسری ملزومات این روند به حوزه خلق، بازسازی یا دستکاری قوانین، قراردادهای، سیاست، دولت و کل ساختار نظم سیاسی، مدنی و اجتماعی، مسخ و انجماد و از خود بیگانه کردن انسان در جرز نظم ارزش افزائی و مصالح ماندگاری رابطه خرید و فروش نیروی کار، همه و همه، دقایق پیوسته سرمایه و اجزاء غیرقابل تفکیک پروسه بازتولید و انکشاف آن است.

آنچه در کوبا اتفاق افتاده است، هیچ نوع تغییری در بنیاد هیچ کدام از این خصوصیات سرمایه پدید نیاورده است اما در عین حال پروسه چگونگی تحقق آنها را با جایگزینی مکانیسم هائی توسط برخی مکانیسم های دیگر همراه ساخته است. در کوبا بخش قابل توجهی از سرمایه تولید شده توسط نیروی کار در حوزه های بهداشت و دارو و درمان پیش ریز گردیده است. حوزه های آموزش و پرورش و امکانات اجتماعی شهروندان نیز نقش مهمی را در اختصاص سرمایه به خود احراز کرده است. مالکیت متمرکز دولتی سرمایه، مکانیسم رقابت میان سرمایه های منفرد را به عقب رانده است و

تعیین اولویت انباشت به جای اینکه در گذار رقابت سرمایه های انفرادی تعیین شود توسط دولت مشخص می شود. بهای نیروی کار توسط قدرت متمرکز دولتی سرمایه تعیین می گردد و بخش های مختلف طبقه کارگر دستمزدهای خویش را به صورت یکسان دریافت می دارند.

مؤلفه های فوق در پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی که برخی از آنها وجوه مشترک اقتصاد کاپینالیستی کل اردوگاه و برخی دیگر ویژه سرمایه داری کوبا بود، سبب شد که بورژوازی غرب و به طور اخص امریکا از همان دقایق نخست پس از سقوط « باتیستا » و پیروزی انقلاب کوبا، هارترین و بربرمنشانه ترین خصومت ها را علیه توده های کارگر این کشور برنامه ریزی کنند و به اجراء گذارند. جرم مردم کوبا این بود که سرمایه داری دولتی آن دیار حوزه پیش ریز دلیپیر و مطلوبی برای سرمایه های غرب نبود. دروازه پیش ریز سرمایه ها را بر روی جنرال موتورز و کرایسلر و فورد و بنز و ولو و هوخست و فیلیپس و بعدها مایکروسافت و اریکسون و گوگل به اندازه لازم باز نمی کرد، بازار داخلی کوبا را انسان که خواست غول های عظیم انحصاری کشورهای غرب بود میدان دورپیمائی سرمایه های این تراست ها نمی ساخت و عظیم ترین بخش اضافه ارزش حاصل از کار کارگر کوبائی به شط پرخروش سودهای این انحصارات سرشکن نمی گردید. جرم مردم کوبا این بود که سرمایه های حاصل استثمار آنان به جای پیش ریز شدن در عرصه تجارت سکس و خرید و فروش کودک یا ایجاد زرادخانه های هسته ای آماده برای نابودی جهان، در حوزه های بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و رفع پاره ای نیازهای اولیه آدم ها انباشت می شد. جرم این مردم آن بود که در همین گذر می توانستند از بهداشت و دکتر و داروی رایگان برخوردار شوند. آموزش آنان در همه سطوح مجانی باشد و به رغم فشار فرساینده فقر در پیشرفت های پزشکی از عظیم ترین قطب های صنعتی دنیای موجود جلوتر افتند. کوبا یک جامعه سرمایه داری بود، اما تمامی جرم مردمش این بود که سرمایه داری کوبا نسخه مطلوب و مورد توافق کامل بورژوازی غرب نبود.

توده های کارگر کوبا به همین دلیل و صرفاً به خاطر همین جرم، آماج دژخیمانه ترین تهاجمات تاتاریستی سرمایه داری اروپا و امریکا قرار گرفتند. دولت های بورژوازی بشرکش این جوامع حتی همین اندازه از تفاوت ها را دلیل کافی ارتداد دولت سرمایه داری کوبا از میثاق نظم گند و خون و توحش سرمایه قلمداد کردند و فریاد دیکتاتور بودن کاسترو را در تمامی این ۵۰ سال لالائی خرافه و افیون انجماد مغز هر کودک خردسال اروپائی و امریکائی ساختند. آنان در این گذر تا آنجا پیش رفتند که در تمامی بوقها و کرناها و و رسانه های مالمال از وقاحت خود، جامعه کوبا را نماد کامل وحشت، توده های کارگر کوبا را موجوداتی مهدورالدم و رئیس دولت کوبا را مخوف ترین چهره تاریخ تصویر کردند. در جریان کریه هر بازی انتخابات در کشورهای غربی اصل باور به دیکتاتور بودن کاسترو و بسیار بسیار دموکراسی خواه بودن بوش را شرط قبول مشارکت در سناریوی فجیع دموکراسی پارلمانی سرمایه ساختند. کاسترو به طور قطع یک دیکتاتور بود و دولت کوبا بدون هیچ تردید دولت دیکتاتوری سرمایه داری بود، اما اعتراض تا مغز استخوان بشرستیزانه اینان هیچ ربطی به هیچ نوع نقد آدمیزاد از این دیکتاتوری نداشت و طبیعتاً نمی توانست داشته باشد. دیکتاتوری در تلقی اینان آن بود که نان و دکتر و داروی کودک کوبائی به طور کامل به رود عظیم اضافه ارزش سرمایه های غرب نمی پیوندد. دیکتاتوری در روایت اینان آن بود که هزینه آموزش و مدرسه و مهد کودک خردسالان کوبا به اقیانوس سود انحصارهای غول پیکر غرب سرریز نمی شد. اینان استثمار کارگر کوبائی توسط سرمایه های این

کشور در غیاب اختصاص عظیم ترین بخش آن به تراست های صنعتی و مالی غرب را عین دیکتاتوری و آن هم هارترین شکل دیکتاتوری می دیدند. برای اینان دستمزدهای برابر کارگران کوبا فاجعه تام و تمام دیکتاتوری بود، زیرا که حتی تعیین بهای نیروی کار نیز اگر در بازار رقابت آزاد سرمایه ها صورت نگیرد حتماً اعمال دیکتاتوری بر سرمایه است!! جامعه کوبا برای آنان از آن لحاظ یک جامعه دیکتاتوری هولناک تلقی می شد که نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی ضد انسانی سرمایه در آنجا بر آنچه که دموکراسی سرمایه در غرب طلب می کرد انطباق نداشت. در مورد اینکه خود این دموکراسی چیست ما در جاهای دیگر به اندازه کافی بحث کرده ایم و تکرار مجدد آن ها هیچ ضرورتی ندارد. شیرازه وجود این دموکراسی بر ساقط نمودن کامل توده های عظیم طبقه کارگر بین المللی از هر نوع حق و حقوق واقعی و آزاد انسانی استوار است. این دموکراسی ظرف انحلال جامع الاطراف و تمام عیار هر گونه حقوق و آزادی انسانی در ملزومات ارزش افزائی، سرمایه است. دموکراسی مورد جار و جنجال سرمایه دموکراسی استثمار هر چه هولناک تر طبقه کارگر توسط سرمایه، دموکراسی انفصال کامل کارگر از هر شکل دخالت آزاد در پروسه کار و تعیین سرنوشت محصول کار خود، دموکراسی، تبدیل بی امان و بدون هیچ انقطاع محصول کار کارگر به سرمایه، دموکراسی خروج مطلق محصول کار کارگر از حیظه هر دخالت او و عروج این محصول به حیظه فرمانروائی مطلق بر سرنوشت بشریت است. نسخه دموکراسی سرمایه نسخه برابری میزان سرمایه ها و دارائی سه سرمایه دار بزرگ جهان با کل هست و نیست ۶۰۰ میلیون توده فرودست کارگر، نسخه مرگ و میر سالانه چند ده میلیون انسان زیر فشار گرسنگی ناشی از وجود سرمایه، نسخه گرسنگی مرگبار ۳ میلیارد جمعیت کره ارض، نسخه هزینه های نظامی ۱۴۰۰۰ میلیارد دلاری در کنار بی آبی، بی بهداشتی، بی نانی، بی دکتری و بی خانمانی چند میلیاردی انسان ها است. این دموکراسی حق دارد که تمامی دروازه های دنیا را بر روی یک عبارت رائل کاسترو پیرامون تغییر سیستم مزدهای برابر آذین بندد و گلباران سازد. اما این دموکراسی سوای همه آنچه که گفتیم معنای دیگری هم دارد. این دموکراسی به طور واقعی دموکراسی نفرت است و این از جمله اسامی بسیار شایسته و برحق است که می توان نثار آن ساخت. چرا؟ زیرا که کل دار و ندار این دموکراسی در وجود پدیده ای به نام انتخابات و حق رأی خلاصه می گردد. محتوا و موضوعیت این انتخابات آن است که توده کارگر و فرودست جامعه بر اساس معیارهای انحلال تمامی حقوق و آزادی های خویش در ملزومات ارزش افزائی و نظم اجتماعی سرمایه هر چند سال یک بار در پای صندوق های رأی جمع شوند و به نقش مسلط تر این یا آن بخش از ارتجاع بشرستیز بورژوازی در کار برنامه ریزی نظم تولیدی و مدنی و سیاسی سرمایه و اعمال این نظم علیه خویش رأی دهند. این معنای انتخابات و رأی آزاد در دنیای توحش دموکراسی سرمایه است اما تا اینجا هنوز پیرامون رمز و راز دموکراسی نفرت چیزی نگفته ایم. ماجرا تا آنجا که به این موضوع خاص بر می گردد این است که کارگران فقط در چهارچوب انجماد و مسخ و تحجر در معیارهای نظم سرمایه و زیر فشار شرائط تحمیل شده از سوی سرمایه به پای صندوق های رأی نمی روند، کارگران سوای همه این ها، آنچه را که به طور واقعی به صندوق ها می ریزند نه رأی گزینش این یا آن جناح بورژوازی که رأی تنفر و انزجار به جناح معینی از این طبقه است. توده های کارگر و فرودست به بخش راست تر رأی می دهند زیرا که در طول چهارسال کل دار و ندار معیشتی و رفاهی و اجتماعی آنها توسط جناح «چپ» در آستان سوداندوزی هر چه هارتر سرمایه سلاخی شده است. آنها رأی نفرت خود به سوسیال دموکراسی را به صندوق ها می ریزند و محصول آن انتقال قدرت این بخش

بورژوازی به بخش هارتر دیگر می‌گردد. در انتخابات بعدی موج‌های سرکش نفرت نصیب جناح راست تر می‌شود و لاجرم جناح معزول قبلی راه عروج به قدرت را در پیش می‌گیرد. اینکه طبقه کارگر تا کی و تا کجا آلت فعل این سناریوی سیاه خواهد ماند موضوعی است که روند مبارزه طبقاتی تکلیف آن را تعیین خواهد کرد. اما برای درک انحطاط و بشرستیزی دموکراسی نفرت، این دجال فعل سرمایه فقط کافی است که اندکی به آذین بندی‌ها و گلباران‌های چندش بارش بر سر راه عبور وعده‌های «رانول کاسترو» پیرامون تغییر سیستم دستمزدهای برابر در کوبا نگاهی اندازیم.

ناصر پایدار

۲۹ خرداد ۱۳۸۷